



"Al Bārjin" and "Al Xordādhī"; Persian Loanwords in Arabic
Somayeh Al-Sadat Tabatabaie¹ & Alireza Hosseini²
(139-157)

Many researchers believe that the time to explore the Persian words in Arabic books has come to an end because their predecessors have already said what should be said. Although the efforts of the predecessors in this regard are commendable, there is much to be studied yet. This article tries to argue that some Persian words, despite being used in Arabic texts, are mentioned neither in Arabic dictionaries nor in books related to "arabization." Moreover, what is expressed about definition and explanation of some Persian words is inexpressive and imperfect. In the present article, we demonstrate that dictionaries have not included "Al-Bārjin" which is a Persian word used in Arabic books. Also the definitions given for "Al-Xordādhī" are incomplete. Two points should be mentioned here: first, in this paper, in order to understand how to use the expressed words, instead of merely analyzing lexical works, various sources from different fields have been examined. These include historical, geographical, and literary books as well as religious books such as jurisprudential and hadith works. Second, such research should not, by definition, be considered a linguistic "entertainment." And we should not think that it is useless to find the meaning of ancient words that are no longer used in Persian or Arabic today because such research has historical and cultural importance in addition to lexical value; it discusses the interaction of the two languages which is one of the aspects of the relations between Iranians and Arabs. The choice of these two words is due to the fact that they come from the daily life of the people; Al-Bārjin was a tool for eating, and Al-Xordādhī referred to the wine and its container. Words like these in Arabic are evidence of the infiltration of Iranians into the Arabic-Islamic way of life.

Keywords: Iranian and the Arabs; language interactions; Persian loanword; Al Bārjin; Al Xordādhī.

Received: May, 3, 2020; Accepted: January, 27, 2021

doi
10.22059/jis.2021.302147.843
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: ssst1363@Kub.ac.ir
Assistant Professor of Department of Arabic Language and Literature, Kosar University of Bojnord, Bojnord, Iran.
2. Assistant Professor of Department of Arabic Language and Literature, Kosar University of Bojnord, Bojnord, Iran.

البارجین و الخردادی دو وام‌واژه فارسی در زبان عربی

سمیه السادات طباطبایی^۱

استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد، ایران.

علیرضا حسینی

استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۰۲/۱۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۱۱/۸

علمی - پژوهشی

چکیده

بسیاری از پژوهندگان بر این باورند که حکایت وام‌واژه‌های فارسی در زبان عربی به سر آمده و دیگر باید دفتر پژوهش در این باره را بست؛ چراکه پیشینیان آن طور که شاید داد سخن را داده‌اند و آنچه را که باید گفته‌اند، گرچه تلاش پیشینیان در این باره ستودنی است ولی باید دانست که این قصه ناتمام سر دراز دارد و هنوز هم ناگفته‌ها فراوان است. نگارنده در این مقاله می‌کوشد تا نشان دهد که برخی از واژگان فارسی با وجود کاربرد در زبان نوشتاری عربی در لغت‌نامه‌های پرشمار عربی و نیز کتاب‌های در پیوند با «تعریب» نیامده‌اند و افزون بر این آنچه که در تعریف و توضیح برخی دیگر از واژگان فارسی بیان شده نارسا و ناقص است. در مقاله پیش‌رو از رهگذر واکاوی منابع کهن عربی روشن می‌شود که «کتاب لغت» به واژه فارسی البارجین، علی‌رغم استفاده در منابع مکتوب عربی، اشاره نکرده‌اند و معنای بیان شده برای الخردادی نیز ناقص است. در این جا ذکر دو نکته بایسته است: نخست آن که در این جستار برای دریافتن چگونگی کاربرد واژگان بیان شده منابع گوناگون، از حوزه‌های متعدد، بررسی شده و تنها به واکاوی آثار لغوی بسنده نشده است. کتاب‌های تاریخی، جغرافیایی، ادبی و نیز کتاب‌های دینی مانند آثار فقهی و حدیثی از این جمله‌اند. دوم آن که پژوهش‌های این چنین را نباید، به ستم، تغنن لغوی دانست و این‌گونه پنداشت که یافتن معنای واژگان کهنی که امروزه دیگر نه در فارسی و نه در عربی کاربردی ندارند بیهوده و بی‌ثمر است؛ چراکه پژوهش‌هایی از این دست افزون بر ارزش «لغوی» اهمیت تاریخی-فرهنگی نیز دارند؛ زیرا دادوستد زبانی را، که یکی از سویه‌های روابط پر فراز و نشیب ایرانیان و عرب‌هاست، می‌کاود. انتخاب دو واژه یادشده از آن روست که این دو برآمده از زندگی روزمره مردم‌اند. البارجین ابزار غذا خوردن است و الخردادی شراب و آوند آن. واژگانی از این دست در زبان عربی شاهدانی هستند که از رخنه کردن شیوه زیستن ایرانیان در آداب زندگی عربی-اسلامی گواهی می‌دهند.

واژه‌های کلیدی: ایرانیان و عرب‌ها؛ دادوستد زبانی؛ وام‌واژگان فارسی؛ البارجین؛ الخردادی.

مقدمه

ایرانیان و عرب‌ها در درازنای تاریخ طعم تلخ و شیرین روابط خصمانه و دوستانه را چشیده‌اند. از دیرباز عرب‌ها را با ایرانیان سری بوده و ایشان را با آنان سری و پیامد این سر و سری را می‌توان در سویه‌های گوناگون فرهنگ و تمدن هر دو قوم جست؛ از جمله

در زبان. چه بسیار واژگان فارسی که در جمع «لغات» عرب جا خوش کرده‌اند و چه فراوان الفاظ عربی که در شاه‌نشین انجمن واژگان فارسی نشسته‌اند!^۱ عرب‌ها بسی پیشتر از طلوع اسلام با ایرانیان آمد و شد داشتند؛ از همان زمان که بیشتر شبه جزیره عربستان همچون حیره و دیگر مناطق همجوارش، گوش به فرمان پادشاهان ایران‌زمین داشت (در این باره ن.ک: محمدی، ۱/۱۳۸۲: ۱۱۶-۱۱۱) یا همانند تدمر (پالمیر)، در شمال شبه جزیره، که در جنگ قدرت میان ایران و روم یکی به نعل می‌زد و دیگری به میخ تا از این آب گل‌آلود ماهی بگیرد (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۵۱) و یا مانند یمن در جنوب که برای رهایی از ستم ابرهه به دادگری خسرو انوشیروان پناه برد (در این باره ن.ک: محمدی، ۳/۱۳۸۲: ۶۳-۷۵ و ۱۲۴-۱۱۰). افزون بر روابط سیاسی، بازرگانی نیز دو قوم را به یکدیگر پیوند می‌داد (در این باب ن.ک: آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۶۷-۱۶۲) و فراتر از این‌ها فرهنگ و تمدن باشکوه ایرانیان بود که عرب‌ها را سخت مبهوت خود ساخته^۲ و بسان مهرویی فتنه‌انگیز، بی‌آنکه اجازه دست‌درازی دهد آنان را بسوی خود فرا می‌خواند. برآیند ارتباطات سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی ایرانیان و عرب‌ها را می‌توان در صد و پنج واژه فارسی آمده در اشعار جاهلی آشکارا دید (همان، ۱۳۸۵: ۱۲۲). بی‌شک شعر جاهلی تمام کلمات فارسی رایج در میان عرب‌ها را در بر ندارد،^۳ اما همین تعداد کافی است تا دریابیم جریان نفوذ فارسی در عربی مدت‌ها پیش از عصر اسلامی آغاز شده بود.

واضح است پس از آنکه عرب‌ها به عنوان فاتحان قلمرو شاهنشاهی ساسانی قدم در گستره ایران نهادند جویبار نفوذ فارسی در عربی به سیلی خروشان بدل شد. البته نباید گمان کرد که پس از واژگونی ساسانیان، بی‌درنگ، ایرانیان به زبان قوم غالب سخن گفتند و یا عرب‌ها فارسی را فراگرفتند (ن.ک: همان: کتاب نخست از سلمان تا آهوی کوهی). باید دهه‌ها از همزیستی پر تب و تاب این دو قوم می‌گذشت تا آنکه عربی به زبان نگارش ایرانیان و فارسی به زبان گفتار عرب‌ها بدل شود.^۴ نگاهی گذرا به لغت‌نامه‌های کهن نشان می‌دهد که بیشتر واژگان در پیوسته با زندگی نوین شهرنشینی در گستره تمدن اسلامی غیر عربی است^۵ تا آنجا که ابوحاتم سجستانی (م ۲۵۵ه.ق) می‌گوید: «بدان که هر چیز که در بادیه نبوده، به جز کمی از آن‌ها، همه واژه بیگانه و معرب است» (محمدی، ۶/۱۳۸۲: ۳۶۴) و اگر به عصر عباسی و پایتخت عباسیان، بغداد، بازگردیم می‌بینیم بسیاری از این واژگان غیرعربی فارسی‌اند. سجستانی در ادامه سخن پیشین خود می‌گوید: «و از آن جمله است ابزار و وسایل کار بنایان و نجاران و پیشه‌وران که نام ابزار

کارشان، به تمامی، فارسی است» (محمدی، ۱۳۸۲/۶: ۳۶۴). ازهری، زبان‌شناس سده چهارم هجری، در این باره می‌گوید: «عرب‌ها واژگان بی‌شماری را از زبان فارسی معرب ساختند» (۲۰۰۱/۱۰: ۳۰۹). ابومنصور ثعالبی (م ۴۲۹ه.ق) فصل چهارم از باب بیست و نهم کتاب **فقه اللغة و سر العربیه** را به بیان آن دسته از واژگان فارسی اختصاص داده که در زبان عربی موجود نیستند و عرب‌ها ناچار به تعریبشان دست زده‌اند. وی این الفاظ را به ده دسته تقسیم می‌کند: واژگان در پیوند با ظروف، پوشاک، خوراک، نوشیدنی‌ها، جواهرات، انواع نان، انواع شیرینی، گونه‌های مختلف گل و گیاه، رایحه‌های نیکو و انواع ادویه‌جات (۲۰۰۲: ۲۰۹). این گفتار آشکارا نشان می‌دهد که شمار شایان توجهی از واژگان روزمره وام گرفته از فارسی بوده است.

موضوع، پرسش و روش پژوهش

عالم‌ان لغت عرب از همان دیرباز به واژگانی که آن‌ها را «معرب» و «دخیل» می‌خواندند اهتمام شایان داشتند. برخی از آنان آثاری جداگانه در این باره تألیف کردند و برخی دیگر بخشی از اثر خویش را به این مبحث اختصاص دادند؛ کتاب‌هایی مانند **فی التعریب و المعرب** اثر عبدالله بن البری (م ۴۹۹ه.ق) و **المعرب من الکلام الأعجمی** تألیف ابومنصور جوالبقی (م ۵۴۰ه.ق) و **شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل** نوشته شهاب‌الدین خفاجی (م ۱۰۶۹ه.ق) در دسته نخست و تألیفاتی همچون **أدب الکاتب** از ابن قتیبه (م ۲۷۶ه.ق)، **جمهره اللغة** از ابن ذرید (م ۳۲۱ه.ق) و **فقه اللغة و سر العربیه** نوشته ثعالبی در دسته دوم جا می‌گیرند. افزون بر این در آثاری که به «لحن» در کلام عوام می‌پردازند هم می‌توان نشانی از واژگان معرب جست و صد البته که بسیاری از نویسندگان کتاب‌های کهن که به گونه‌ای با زبان و ادبیات عربی پیوند دارند، گوشه چشمی به موضوع تعریب و واژگان معرب داشته‌اند. بسیاری از آنان در دوره‌ای می‌زیستند که به زمان تعریب الفاظ فارسی نزدیک بود و خود از نزدیک عوامل ضرورت‌های گوناگون عربی‌سازی را لمس می‌کردند و از همه مهم‌تر آنکه برخی ایرانی بوده و با زبان فارسی آشنا. این‌ها همه سبب شده که داوری‌های پذیرفتنی درباره اصل فارسی واژگان معرب عرضه کنند.

اما در این میان پرسشی اساسی مطرح می‌شود: آیا تمام واژگان معرب فارسی تبار بخت آن را داشته‌اند که ثبت و ضبط شوند؟ و دیگر آنکه معنای واژگان ثبت‌شده تا چه اندازه کامل است؟ به گمان نگارنده این چنین نیست که این واژگان، به تمامی، در

کتاب‌های مربوط ثبت شده باشند. اگرچه شمار الفاظ فارسی در آثار یادشده کم نیست^۷ اما به نظر می‌رسد که تعداد این کلمات باید بسی بیش از این باشد. شاهد این ادعا گفتاری است که از ازهری و ثعالبی نقل شد. اگر اصطلاحات دیوان‌های حکومتی،^۸ واژگان مرتبط با دربار و آداب آن،^۹ واژگان برگرفته از آیین‌های ایرانی،^{۱۰} نام سازها و اصطلاحات موسیقی^{۱۱}، کلمات مرتبط با بازی‌ها و سرگرمی‌های ایرانی، نام دد و دام^{۱۲} و اشیائی که در زندگی آن روزگار عصر عباسی کاربرد داشته‌اند^{۱۳}، اگر این همه را به فهرست ثعالبی بیفزاییم درمی‌یابیم که این مدعا گزاف نیست. واژه‌البارجین به خوبی هویدا می‌سازد که برخی واژگان، علی‌رغم کاربرد، در کتاب‌های مرتبط با حوزه تعریف الفاظ و نیز در لغت‌نامه‌ها ثبت نشده‌اند. افزون بر این ممکن است معنای بیان‌شده برای واژگان ثبت‌شده نیز ناقص باشد؛ شاید بدان سبب که واژه‌ای چند معنا داشته و مصنف از تمامی آن‌ها آگاه نبوده است.

البارجین و الخردادی واژگانی‌اند که به پرسش‌های بالا پاسخ می‌دهند. در این راستا نگارنده، نخست، هر یک از این دو واژه را در تألیفات مرتبط با الفاظ معرب جسته و بعد از آن به سراغ لغت‌نامه‌های کهن عربی رفته تا دریابد که این کتاب‌ها چه بده‌بستانی با آن‌ها داشته‌اند. سپس کتاب‌های ادبی و لغوی عربی و در گام بعد کتاب‌های کهن تاریخی، جغرافیایی، مذهبی، سفرنامه‌ها و ... را بررسی کرده است. پس از اتمام آکاوی منابع عربی به سراغ لغت‌نامه‌های کهن و معاصر فارسی رفته و از نوشتار آن کتاب‌ها - در صورت اشاره به این واژگان - استفاده شده و در نهایت اطلاعات گردآمده تجزیه و تحلیل شده است تا پاسخ پرسش‌های بیان‌شده روشن شود.

منابع و پیشینه پژوهش: سزاوار است دو نکته درباره منابع مورد استفاده بیان شود. نکته نخست درباره موضوع منابع عربی است. از آنجا که موضوع پژوهش درباره کاربرد واژه‌ای فارسی در زبان عربی است نویسنده تنها به بررسی منابع ادبی و لغوی عربی بسنده نکرده بلکه کتاب‌های درپیوسته با حوزه فقه و حدیث و علوم آن، تفاسیر، کتب انساب و طبقات و سیر، تألیفات مرتبط با فرق و مذاهب، آثار تاریخی و جغرافیایی، سفرنامه‌ها و دیگر کتب متفرقه را بررسی کرده. نکته دوم آنکه در میان منابع فارسی از لغت‌نامه‌ها بهره گرفته شده و در مجموع افزون بر لغت‌نامه‌های معاصر از بیست لغت‌نامه کهن فارسی نیز استفاده شده است. البته به *البغیه* و *منتهی الأرب فی لغه العرب* نیز که از فرهنگ‌های عربی-فارسی هستند، مراجعه شده. اما درباره پیشینه پژوهش باید

گفت که کاوش واژگان فارسی در زبان عربی پیشینه‌ای بس دراز دارد و بسیار کسان -از گذشته‌های دور تا به امروز- گفتارهای خُرد و کلان در این باره دارند. اما پژوهشی مانند آنچه که پیش‌رو دارید، دربارهٔ واژگان البارجین و الخردادی، تا کنون انجام نگرفته است. **اهمیت و ضرورت پژوهش:** تحقیقاتی این چنین به قول قدما تفنن لغوی و سرگرمی ادبی نیست؛ چراکه با جستارهای این گونه افزون بر دستاوردهای لغوی و ادبی از روند نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی در فرهنگ و تمدن اسلامی، که دادوستدِ واژگانی از بارزترین جلوه‌های آن است، آگاه می‌شویم؛ مطلبی که گرچه درباره‌اش فراوان گفته شده اما هنوز ناگفته‌های بسیار دارد.

۱. بحث و بررسی

۱-۲. البارجین

حضور سپاهیان عرب در آغاز و سپس کوچ فردی و جمعی آنان به همزیستی ایرانیان و تازیان انجامید. می‌توان فرض کرد که عرب‌ها پس از آشنایی با شیوهٔ زندگی ایرانیان آن را به کار بستند، از جمله آنچه را که با زندگی روزانه در پیوند بود؛ از خوراک و پوشاک و ابزار و اثاث خانه گرفته تا ابزار کار پیشه‌وران و ... روشن است که آنان برای هر آنچه که تازه و نو بود واژه نیافریدند بلکه متأثر از همزیستی با ایرانیان بسیاری از واژگان فارسی را به کار گرفتند و از این رو مثلاً کوفیان بیل را «البال» می‌نامیدند، ریحان دشتی را «البادروج»، چهارراه را «الجهارسو»، بازار را «الوازار»، خیار را «الخیار» و جذامی را «الویذی» می‌خواندند (الجاحظ، ۱/۱۹۸۸: ۲۰). بی‌تردید این دادوستدِ واژگانی و نیاز هر دو سو برای برقراری ارتباط در آسان‌سازیِ عربیِ گفتاری نقش بسزا داشت. تا آنجا که دیگر عربی‌دانی شهرنشینان پذیرفتهٔ علمای لغت نبود و مردمان کوچه و بازار نیز گاه از سخنان عربی آنان سر در نمی‌آوردند. مثلاً اهل بصره سخن أبوعلقمهٔ نحوی را که آمیخته با «غرائب المفردات» بود شنیدند و گفتند: «او را رها کنید که شیطانش به هندی سخن می‌گوید» (همان: ۳۸۸۰). در این میان واژگان مرتبط با ظروف (الأوانی) از الفاظی هستند که به سبب کاربرد فراوان در زندگی روزانه به زبان عربی راه یافتند. پیش از این بیان شد که ثعالبی نام ظروف را از جمله مواردی می‌داند که عرب‌ها ناگزیر به تعریب آن شدند؛ چراکه در زبان خود معادلی برایش نیافتند. او از «الکوز»، «الإبریق»، «الطشت»، «الخوان»، «الطبق»، «القصة» و «السکسرجة» نام می‌برد (۲۰۰۲: ۲۰۸). افزون بر این‌ها می‌توان ده‌ها نام دیگر را از کتاب‌های کهن عربی پیدا کرد که البارجین

یکی از آن‌ها است. از موارد کاربردی این واژه در متون آشکار می‌گردد که البارجین ابزار برگرفتن گوشت و به دهان نهادن آن بوده است. بنابراین می‌توان آن را ابزاری شبیه به چنگال دانست.

در میان آثار جست‌شده عربی در مجموع پنج اثر از این واژه یاد کرده‌اند. این پنج اثر را می‌توان به سه دسته ادبی محض، ادبی - اجتماعی و فقهی تقسیم کرد. در ادامه به معرفی کتاب‌ها و بیان مطالب هر یک می‌پردازم.

دسته نخست، اثر ادبی محض: کتاب این بخش *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلاغ* تألیف راغب اصفهانی (م ۵۲۰ه.ق) است. او مقطوعه‌ای از ابومنصور دیلمی در توصیف پرستو (الخطاف) نقل می‌کند:

«وطیر	بیشترنا	بالمصیف	زیارته	أرضنا	کل	حین	
یضم	جناحین	کالخنجرین	علی	ذنب	یشبه	البارجین	
بسجع	حکی	هذیان	الریاض	من	السند	یتبعه	بالأنین»

اُپرنده‌ای که هرگاه به دیدار دیارمان می‌آید آمدن تابستان را به ما مژده می‌دهد.

دو بال خنجرمانندش را روی دمی بسان بارجین بر هم می‌نهد؛

با آوایی از سند که یادآور زمزمه بوستان است و نوایی سوزناک را در پی دارد.]

با توجه به ظاهر پرستو که دمی بلند و دوشاخه دارد می‌توان گفت که البارجین چنگکی دوشاخه بوده نه مانند بیشتر چنگال‌های امروزی سه شاخه.

دسته دوم، آثار ادبی و اجتماعی:^{۱۴} کتاب *البخلاء* نوشته جاحظ (م ۲۵۵ه.ق) و

کتاب *فضل العرب و التنبيه علی علومها* تألیف ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ه.ق) این دسته را تشکیل می‌دهند. جاحظ در اثر خود می‌گوید: «... به خداوند سوگند که من [شیوه غذا خوردن] دهقانان را برتر می‌دانم. زیرا آنان نمی‌پسندند هنگام خوردن غذای آبکی صدایی به گوش رسد، از کندن گوشت با دندان بیزارند و بر کسی که استخوان را مکیده و مغز آن را می‌خورد خرده می‌گیرند. در مقابل، خود، با بارجین غذا خورده و با کارد آن را قطعه قطعه می‌کنند. هنگام طعام خاموشند^{۱۵} و سخن نمی‌گویند مگر به زمزمه» (۱/۲۰۰۱: ۱۲۲). می‌بینیم که جاحظ به آداب غذا خوردن اشراف ایرانی اشاره کرده و در طی آن از البارجین، به عنوان ابزاری که هنگام تناول غذا به کار می‌آید، یاد می‌کند. از آنجا که سخن از خوردن گوشت است و بیان شده که برای بریدن گوشت از کارد استفاده می‌شود پس می‌توان گفت از البارجین برای برگرفتن تکه گوشت و به

دهان نهادن آن استفاده می‌شده؛ خاصه که ابیات ابومنصور دیلمی نیز شکل این ابزار را دوشاخه ترسیم می‌کند. اما ابن قتیبه در دو جا از کتاب خود از این واژه نام برده است. نخست آنجا که می‌گوید: «... به خوراک و شیرینی‌های ایرانیان، آداب سفره و غذا خوردن آنان با استفاده از **بارجین** و کارد فخر بفروشد» (۱۹۹۸: ۶۸) و دوم: «غذا خوردن ایرانیان با استفاده از **بارجین** و کارد غذا را تباه کرده و از لذت آن می‌کاهد. مردم می‌دانند ... گواراترین خوراک آن است که با دست خورده شود» (همان: ۸۳).

دسته سوم، آثار فقهی: این دسته شامل دو کتاب است: *معالم السنن* تألیف ابوسلیمان خطابی (م ۳۸۸ه.ق) و *شرح سنن ابی داود* اثر بدرالدین عینی (م ۸۵۵ه.ق). شایان ذکر است که مطلب آمده در کتاب دوم همان است که در کتاب اول بیان شده و از این رو از اشاره به آن می‌گذرم. پیش از بیان سخن خطابی باید اصل حدیثی که آن را شرح می‌دهد بازگو کنم. روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: «گوشت را با کارد تکه نکنید که این، کار ایرانیان است. گوشت را به دندان بکنید چراکه گواراتر و خوشایندتر است» (ابوداود، ب.ت/۲: ۳۷۷). خطابی در شرح حدیث مذکور می‌گوید:

«بریدن گوشت با کارد جایز است، اگرچه برخی احادیث از انجام آن نهی کرده و کراهت نیز روایت شده است. به نظر می‌رسد کراهت انجام این کار همانند کراهت پوشیدن لباس عجم و پایبندی به آداب غذا خوردن آنان است مانند استفاده از کارد و **بارجین**. زیرا آنان از سر تکبر و نخوت نمی‌خواهند انگشتانشان لب و دهان را لمس کند...» (۱۹۳۲: ۶۹ و العینی، ۱۹۹۹: ۱۷۵).

این تمام آن چیزی بود که در منابع کهن واکاویده درباره‌ی البارجین یافت شد.^{۱۶} بر اساس این یافته‌ها می‌توان گفت البارجین در دسته‌ی الأوانی/ظروف جای می‌گیرد و از ابزار غذا خوردن، ویژه‌ی برگرفتن گوشت بوده است. بنظر می‌رسد البارجین همان «برچین» است که می‌تواند کوتاه‌شده‌ی «برچیننده» باشد که کاملاً با کارکرد آن همخوانی دارد. حضور این واژه در متن پنج کتاب که با حوزه‌های ادبیات و فقه پیوند دارند، نشان می‌دهد که واژه در میان عرب‌زبانان شناخته‌شده بوده است؛ به ویژه بیت ابومنصور به خوبی از این واقعیت حکایت می‌کند. زیرا البارجین در این بیت در جایگاه مشابهه قرار گرفته و مطابق با قواعد علم بیان مشابهه باید در نزد مخاطب مشهور باشد خاصه زمانی که قصد، توصیف و تبیین مشابهه است. اما با وجود شهرت و کاربرد البارجین نشانی از آن در کتاب‌های لغت –چه فرهنگ‌نامه‌ها و چه آن دسته که به واژگان معرب می‌پردازد- نمی‌یابیم.^{۱۷} مطالب کتاب‌های دسته‌ی دوم و سوم آشکارا بیان می‌کنند که این واژه به زبان کسانی وارد شده که قصد پیروی از آداب سفره ایرانیان را

داشتند؛ البته این سخن بدان معنا نیست که اگر کسی از البارجین برای غذا خوردن استفاده نمی‌کرده با آن آشنا نبوده است. چنین افرادی شیوه ایرانیان در استفاده از کارد و البارجین را بر برداشتن و به دندان گرفتن گوشت ترجیح می‌دادند و همین زنگ خطری بود که عرب‌گرایان را به هول و تکان انداخت. اگرچه استفاده از ابزاری ساده به جای دست، در ظاهر انتخابی بی‌اهمیت به نظر می‌رسد ولی اگر عرب‌ها نتوانند در مقابل امری ساده، چون پرهیز از غذا خوردن با دست، خود را نوازند پس در برابر دیگر پدیده‌های زندگی مادی و معنوی ایرانیان چه خواهند کرد؟ از همین رو عرب‌گرایان از بیم روز مبادا به تکاپو افتاده و در بوق و کرنا کردند که تمام لذت طعام به آن است که با دست خورده شود و حتی پا را از این فراتر نهاده و نهی از بریدن گوشت با کارد را به پیامبر(ص) نسبت دادند و از زبان حضرت تصریح کردند که علت نهی، آن است که چنین کاری از آداب ایرانیان است. شایان ذکر است که ابوداود حدیث منسوب به پیامبر(ص) را ضعیف می‌داند (ابوداود، ب.ت/۲: ۳۷۷).

نکته مهم دیگر فرجام این واژه در زبان مادری خودش است. با توضیحات بیان‌شده روشن شد که البارجین واژه‌ای پرکاربرد در میان ایرانیان بوده اما در لغت‌نامه‌های کهن و معاصر فارسی نشانی از این واژه نمی‌یابیم. در مجموع به بیست و دو فرهنگ کهن فارسی و کتاب *البلغة و منتهی الأرب فی لغة العرب* که از فرهنگ‌های عربی-فارسی هستند مراجعه شد، ولی نشانی از این واژه یافت نشد. تنها فرهنگ *نظام* همان چه را که در *دستور اللغة* ذیل لفظ «منشال» (چنگال) آمده برای البارجین نقل می‌کند: «آلت گوشت برآوردن از دیگ که از آهن باشد» (داعی‌الاسلام، ۱/۱۳۶۲: ۵۵۹). شاید بتوان گفت ایرانیان پس از نهی از بریدن و خوردن گوشت با البارجین و کارد این شیوه غذا خوردن را اندک اندک کنار نهادند و از آنجا که البارجین بر خلاف کارد- کاربرد دیگری نداشت آن را به دست فراموشی سپردند.

۲-۲. الخرداذی

ابوالعلاء معری (م ۴۴۹ه.ق) در *رساله الغفران* داستان مردی را نقل می‌کند که سخت دل‌باخته شراب بود و چون به سن پیری پا نهاد، از باده ناب دست کشید و به می جوشیده رو آورد. وی ضمن توصیف مجلس باده‌گساری مرد می‌گوید: «... و بین یدیه خرداذیّ فیهِ مُطَبَّخَةٌ» (۱۹۷۷: ۵۲۵). اگر واژه الخرداذی را در کتاب‌های لغت بجوییم

می‌توان رد آن را در لغت‌نامه‌ها و کتاب‌های درپیوسته با تعریب یافت؛ البته نباید پنداشت که لفظ مذکور در این آثار پرتکرار است. زیرا از میان لغت‌نامه‌های پرشمار عربی فقط *القاموس المحیط* و پس از آن *تاج العروس* به این کلمه پرداخته‌اند و از میان نویسندگان کتاب‌های گروه دوم تنها ادی شیر در سده نوزدهم میلادی به آن اشاره کرده و نیز امام شوشتری در عصر حاضر. در ادامه مطالب چهار کتاب مذکور را بیان می‌کنم تا دریابیم آیا با تکیه بر آن می‌توان معنای الخردازی معری را دریافت.

بر اساس تقدم زمانی نخست از *القاموس المحیط*، لغت‌نامه اواخر سده هشتم هجری، آغاز می‌کنم. آنچه که در این لغت‌نامه آمده بسیار کوتاه است: «الخردازی=الخمر» (الفیروزآبادی، ۲۰۰۵: ۳۳۳). مصنف *تاج العروس من جواهر القاموس*، در اواخر سده دوازدهم هجری، حوصله بیشتری به خرج داده و گفته است: «الخردازی شراب است. الداذی به معنای باده می‌باشد؛ پس واژه مرکب از الخر و الداذی است به معنای "شراب الحمار"» (الزبیدی، ب.ت/۹: ۴۰۴). وی در جای دیگر «الداذی» را شراب دانسته و می‌گوید که واژه گرچه ظاهر اسم منسوب را دارد اما اسم منسوب نیست؛ همانند «الداذی» که با «الداذی» هم‌معنا است. او هر دو واژه را غیر عربی می‌داند (همان: ۴۰۸). در کتاب *واژه‌های فارسی عربی شده* در این باره آمده است: «الخردازی معرب خردادی، به معنای شراب است» (ادی شیر، ۱۳۸۶: ۸۳) و امام شوشتری نیز الخردازی را با شراب برابر دانسته (۱۳۴۷: ۲۰۲). شایان ذکر است که در فرهنگ عربی-فارسی *منتهی الأرب فی لغة العرب الخردازی* شراب برگردان شده (صفی‌پور، ۱۲۵۹: باب الخاء فصل الراء). بنا بر آنچه که بیان شد الخردازی با می مترادف است؛ ولی این معنا با سیاق متن *رساله الغفران* سازگار نیست. زیرا معری می‌گوید: «... در برابر او "خردازی" بود که درونش می پخته بود». همچنین در ادامه می‌گوید: «فإذا فرغ خردازی المطبوخ...» [چون "خردازی" شراب جوشیده خالی می‌شد...] (۱۹۷۷: ۵۲۵). بنا به این نشانه الخردازی آوند شراب است نه خود شراب. این لفظ افزون بر *رساله الغفران* در چهار کتاب ادبی و یک کتاب تاریخی نیز آمده که در تمام این آثار کاربرستی همانند *رساله الغفران* دارد. در ادامه، برای روشن شدن بحث، مطالب کتاب‌های مذکور را نقل می‌کنم.

نخست از سه کتاب ثعالبی آغاز کنیم که در هر سه مقطوعه‌ای از ابوالعنائر حمدانی در توصیف باده‌نوشی در روز بارانی آورده است.^{۱۸} این سه کتاب عبارتند از: *أحسن ما*

سمعت، من غاب عنه المطرب و یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر. مقطوعه با این بیت آغاز می‌شود:

«الخمير شمسٌ فی غلاله لاذ تجری ومطلعها من الخرداذی»
[شراب که از «خرداذی» سر بر می‌آورد و سرازیر می‌شود بسان خورشیدی است که در ورای پوششی از حریر جا گرفته.]

آشکار است که خرداذی در این بیت ظرف شراب است. کتاب دیگر *نشوار المحاضره و أخبار المذاکره* است. در این کتاب دو بار از لفظ مذکور یاد شده؛ نخست در داستان معتضد عباسی، ندیم و وزیرش. ندیم که به خانه وزیر رفته در توصیف اتاق و پذیرایی میزبان می‌گوید: «... کانت بین یدی صینیة فضه، فیها .. و خرداذی بلور و کوز و قدح بلور» [در برابرم سینی نقره‌ای قرار داشت که در آن .. «خرداذی بلورین» و کوزه و قدحی بلورین بود] (التنوخی، ۱۳۰۴: ۲۲۷). و دوم در توصیف مهمانی باشکوه یوسف بن وجیه در سیراف که می‌گوید: «و بین یدی کل واحد ... خرداذی بلور و قدح بلور و کوز بلور و الجمیع فارغ» [در برابر هر کس ... «خرداذی»، قدح و کوزه‌ای بلورین بود که همگی خالی بودند] (همان/۲: ۴۰۵). کتاب تاریخی که به آن اشاره کردم *رسوم دارالخلافه* تألیف هلال صابی (م ۴۴۸ه.ق) است. او نقل می‌کند که طائع، خلیفه عباسی، سه روز پس از برگزیدن عضدالدوله و ملقب ساختنش به تاج-الدوله هدایایی برایش فرستاد. در فهرست بلندبالای این هدایا آمده است: «... و خرداذیاً بلوراً فیہ شراب تفاح ناقص عن ملئه کأنه مشروب منه و علی فم الخرداذی خرقة حریر ...» [و «خرداذی» بلورین که در آن شراب سیب بود. این ظرف لبالب نبود، گویا از آن نوشیده شده بود. دهانه «خرداذی» با پارچه حریر پوشانده شده بود ...] (الصابی، ۱۹۸۶: ۹۷). لازم به ذکر است که بعدها دیگر تاریخ‌نویسان گفته‌های هلال را به اجمال یا تفصیل در آثار خود تکرار کردند و از این رو از خرداذی نیز نام بردند (ن.ک: الجوزی، ۱۹۹۲/۱۴: ۲۷۰ و الذهبی، ۱۹۹۳/۲۶: ۲۷۵).

در آثار بیان‌شده خرداذی، نه به معنای شراب، بلکه به معنای تنگ شراب آمده است؛ در حالی که در کتاب‌های لغوی عربی به این معنا - علی رغم رواج آن - اشاره نشده است. اگر به فرهنگ‌نامه‌های فارسی نگاهی بیندازیم درمی‌یابیم که این کاستی در آنان نیز عیان است. در میان بیش از بیست فرهنگ فارسی بررسی‌شده فقط در دو فرهنگ *نقیسی* و *دهخدا* واژه خرداذی آمده، آن هم به معنای شراب. البته از «خر» به معنای لای شراب در *فرهنگ جهانگیری* و *نقیسی* یاد شده و *فرهنگ نظام* به «خر» به

معنای «گل و لای که در ته آب یا مایع دیگر جمع شود» اشاره می‌کند. تنها دهخدا است که خرداذیه -نه خرداذی را- جام می‌کند که در ایام عید در آن شراب می‌نوشند، معرفی می‌کند. پیش از این بیان شد که او خرداذی را شراب می‌داند، ولی فقط اوست که خرداذیه را ظرف برشمرده است. اما اگر در کاربست واژه در متون عربی باریک شویم تفاوتی ظریف میان معنای آن با توضیح دهخدا می‌یابیم؛ البته صرف نظر از تفاوت ساختاری خرداذی و خرداذیه. واژه یادشده در متون عربی به معنای تنگ شراب است؛ سبو و صراحی که از آن باده را در ساغر ریزند، لکن دهخدا آن را با جام و پیاله‌ای که از آن می‌نوشند یکی می‌داند. اگرچه در هر دو، خرداذی در میان ظروف جای می‌گیرد اما مصداق هر یک با دیگری متفاوت است. این که خرداذی بر هر نوع سبو اطلاق می‌شده یا گونه خاصی از آن روشن نیست. شوربختانه متون عربی معلوماتی درباره جزئیات این ظرف در اختیار ما نمی‌نهند. بر اساس معنای شراب که در چهار فرهنگ فارسی و عربی برای خرداذی ذکر شده می‌توان گفت که این کلمه با این معنا نیز کاربرد داشته و حتی با تکیه بر همین نکته شاید بتوان شراب را معنای اصلی واژه دانست. در این صورت می‌توان گفت که نام خرداذی در اثر کاربست فراوان و پیوند همجواری، از مظرروف به ظرف انتقال یافته است. نمونه‌های فراوان از مجاز به پیوند جایگیر[حال] و جای[محل] در ادبیات فارسی و عربی وجود دارد. بیتی از «حافظ» با نمونه مورد پژوهش سازگار است:

«گل در بر و می در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است

شاعر از می، جام [جای] را خواسته است. زیرا باده را بی جام نمی‌توان در دست گرفت» (کزازی، ۱۳۶۸: ۱۴۶). افزون بر زبان نوشتار در گفتار فارسی نیز نمونه‌هایی از تحول کاربست معنایی واژه به سبب همجواری وجود دارد همانند اطلاق کمر بر میان. کمر در آغاز چیزی بوده که بر میان می‌بستند، آنچه که امروز آن را کمر بند می‌خوانیم، ولی با گذشت زمان به سبب همنشینی این دو کمر[حال] بر میان[محل] اطلاق شد. در زبان عربی نیز مشکی که بر شتر آب‌کش حمل می‌شود «راویه» نامیده می‌شود در حالی که «راویه» در اصل نام شتر است (ابن ابی الحدید، ب.ت: ۲۰۵) و برعکس این شتر «مزاده» [مشک] خوانده می‌شود (الحسینی، ۱/۱۴۲۳: ۴۱). همجواری این دو به اطلاق نام یکی بر دیگری انجامیده.

در مورد ساختار خرداذی می‌توان دو پیشنهاد داد. نخست آنکه واژه را مرکب از دو واژه «خُر» -کوتاه‌شده خور (آفتاب)- و «داذی» به معنای باده بدانیم. در این صورت واژه

بر معنای بادهٔ آفتاب دلالت می‌کند (بادهٔ آفتاب‌گون^{۱۹} یا باده‌ای که هنگام تابش آفتاب نوشیده می‌شد). اگر بخش نخست کلمه را «خُر» تلفظ کنیم با صورت نوشتاری آن در *رساله الغفران* تطبیق دارد اما در *القاموس المحيط* و *تاج العروس* به فتح خاء ثبت شده است. در این حالت می‌توان تبدیل ضمه به فتحه را تحولی صوتی دانست که واژه در فرآیند تعریف به آن دچار شده و یا جزء نخست را «خُر» خواند، البته نه به معنای «حمار» بلکه به معنای ته‌نشین شراب که در این حالت خردادی شراب به دُردنشسته معنا می‌دهد. به گمان نگارنده این نوع خاص شراب، با گذشت زمان نام مطلق شراب گشته است همان طور که امروزه دُردنوش، دردکش، دردی‌کش و دردآشام بر باده‌نوش اطلاق می‌شود نه فقط آن کس که دُرد می‌نوشد.

پیشنهاد دوم آن است که خردادی را اسم منسوب به خرداد بدانیم. در این صورت شاید خردادی شرابی خاص بوده که در جشن خردادگان نوشیده می‌شد یا سبویی که در این روز در آن شراب ریخته می‌شد. شاید این پرسش مطرح شود که از میان جشن‌های کوچک و بزرگ ایرانیان چرا شراب به جشن خردادگان منسوب شده است؟ برای پاسخ به این پرسش باید دانست که در ایران باستان خرداد نام روز ششم هر ماه بوده است و در این روز در سه ماه جشن بر پا می‌شده.^{۲۰} نخست در ماه سوم سال، خردادماه چراکه نام ماه و روز یکی می‌شده و دوم در روز ششم اسفندماه که جشن بزرگداشت روز کبیسه بوده (آذرگشسب، ۱۳۲۷: ۲) و سوم در خردادروز از فروردین‌ماه که آخرین روز جشن نوروز بود و آن را نوروز خردادی و نوروز بزرگ می‌خواندند. نام دیگر این روز نوروز خاصه بود؛ چراکه به پادشاهان و اشراف اختصاص داشت (رجبی، ۱۳۸۰: ۲۹۵). آنچه که در متون پهلوی دربارهٔ این روز آمده از اهمیت و جایگاه ویژهٔ آن در میان دیگر روزهای سال پرده برمی‌دارد. دربارهٔ سبب گرامیداشت این روز آمده که اورمزد در خردادروز از فروردین‌ماه به جهانیان جان داد، در این روز ایران و انیران پدید آمدند، کیومرث و هوشنگ قدم در این جهان نهادند، در همین روز کیومرث آرزور^{۲۱} را بکشت و هوشنگ اهریمن دروغ را به مدت سی سال اسب سواری خود نمود، در این روز جم به جهان جوانی بی‌پایان بخشید و برای مردگان استودان‌ها ساخت، در این روز فریدون جهان را میان پسران خود تقسیم کرد، در این روز نمادهای اهریمنی کشته می‌شوند مانند کشتن اژدهاک به دست سام نریمان و افراسیاب به دست کیخسرو، منوچهر و آرش آن بخش از خاک ایران را که به چنگ افراسیاب افتاده بود بازستاندند، در همین

روز زرتشت زاده شد، فرمان پیامبری یافت و در همین روز به معراج رفت و به همپرسگی اورمزد رسید (رجبی، ۱۳۸۰: ۲۹۶ و ۲۹۸). بی‌شک روزی چنین ارجمند آداب ویژه خود را داشته است؛ خاصه آن که تنها پادشاهان و اشراف آن را گرامی می‌داشتند نه عوام. بنابراین شاید نوشیدن شهنشاه از شراب مخصوص این روز از رسوم جشن نوروز بزرگ بوده است؛ شرابی که برای تمایز به این روز نسبت داده شد. باید دانست که نوشیدن شراب از آیین‌های نوروز بوده و از این رو موبد موبدان در روز نخست نوروز جامی زرین، پر ز می به پادشاه هدیه می‌داده و می‌گفته «آنوشه خور به جام جمشید» (خیام، ب.ت: ۱۸) و جالب است بدانیم که جام زرین چنان ارج و مقامی نزد پادشاهان ایران داشته که هرگز آن را به دیگری نمی‌دادند (همان: ۲۱). از آنجا که «ظاهراً پس از ظهور اسلام این جشن اعتباری ویژه یافته است» (همو، ۱۳۶۱: ۱۰۰۴) خردادی که با بخشی از آیین‌های نوروز بزرگ مرتبط بود به زبان رسمی جهان اسلام راه یافت تا پژوهاکی باشد - هر چند دور - از نوروز و آیین‌هایش.

در پایان سزاوار است دو نکته بیان شود. اول آن که منابع ادبی و تاریخی مذکور مربوط به سده چهارم و پنجم هجری هستند؛ دورانی از عصر عباسی که پدیده‌های مادی و معنوی فرهنگ و تمدن ایران نهادینه شده است. اگر خردادی را واژه‌ای در پیوند با زندگی درباری بدانیم می‌توان گمان کرد که این لفظ نخست همراه با آداب و رسوم برگرفته از دربار پادشاهان ساسانی به دارالخلافة عباسی راه یافت، سپس از آنجا راهش را به زندگی عوام باز کرد. نکته دوم گستره جغرافیایی کاربرد واژه است. تنوخی (م ۳۸۴ق) گرچه در انطاکیه زاده شد اما در بیست و دو سالگی به بغداد رفت و در آنجا آموزش دید. قاضی اهواز و پیرامون آن بود و در بصره درگذشت (یاقوت، ۱۹۹۳: ۴/۱۸۷۲). هلال صابئ نیز که صابئی‌مذهب بود و در اواخر عمر اسلام آورد در عراق می‌زیست (همان: ۶/۲۷۸۳). معری گرچه زادگاه و زیست‌بومش در شام بود ولی سالی را در بغداد به سر آورد. جست‌وجو درباره ابوالعشائر بی‌ثمر بود ولی همان طور که بیان شد ثعالبی در **یتیمه الدهر** بیت شعر مذکور را به ابن‌التمار از اهالی واسط نسبت می‌دهد. حضور در بغداد و پیرامون آن وجه اشتراک این چند تن است. این وجه اشتراک این گمان را می‌پروراند که شاید واژه خردادی فقط در همین گستره جغرافیایی رواج داشته است. زیرا گفته شد که نیاز دربار عباسی به آداب و رسوم ساسانی زمینه‌ساز انتقال واژه به زبان عربی گردید و پس از آشنایی با کاخ عباسی بود که از خان‌ومان مردمان سر درآورد. ولی

لغت‌شناسی مانند أبوالعلاء که با تمام الفاظ زبان عرب آشناست^{۲۲} از واژه‌ای استفاده نمی‌کند که تنها در نزد اهل عراق کاربرد دارد و برای دیگران ناشناخته است. وی هرگز لفظی عامیانه را که به زبان نوشتاری عربی راه نیافته به کار نمی‌گیرد؛ آن هم در نامه‌ای که پاسخی است به فضل‌فروشی‌های ابن قارح. او در این نامه قصد دارد توانمندی‌های خود در زمینه‌های گوناگون را به رخ رقیب فخر فروش کشد. از این رو اگر خردادی کلمه‌ای بود عامیانه، حتی اگر در سراسر قلمروی اسلامی هم کاربرد داشت، آن را املا نمی‌کرد چه رسد به این که فقط بر زبان اهل عراق جاری شود. پس با تکیه بر این نشانه می‌توان با یقین گفت خردادی واژه‌ای بوده است از واژگان فصیح عربی نوشتاری. افزون بر این کاربست این کلمه در معنای سبوی شراب توسط معری دلیل محکمی است که اهل لغت معنای مذکور را پذیرفته بودند.

۲. نتیجه

واژگان فارسی راه‌یافته به زبان عربی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست واژگانی که به زبان نوشتار داخل شده و در لغت‌نامه‌ها ثبت شده‌اند و دوم آن دسته از الفاظ که علی‌رغم کاربرد در زبان نوشتار کوچکترین نشانی از آن‌ها در لغت‌نامه‌ها نیست؛ واژه البارجین مشتی است از این خرمین. بنابراین می‌توان گفت لغت‌نامه‌های کهن عربی و البته به پیروی از آن لغت‌نامه‌های معاصر دربردارنده تمام واژگان فارسی زبان عربی نیستند و این نقصان را می‌توان با کندوکاو در منابع کهن تا اندازه‌ای جبران نمود. اما واژگان دسته اول از نقیصه‌ای دیگر رنج می‌برند و آن کامل نبودن معنا و گاه اشتباه بودن آن است. بررسی واژه الخردادی نشان داد که اگرچه این لفظ در لغت‌نامه‌ها آمده اما معنایی که برایش بیان شده ناقص است و در برخی لغت‌نامه‌ها اشتباه [شراب الحمار]. راه پی بردن به این نقیصه و جبران آن واکاوی کاربست واژه در میراث نوشتاری عربی است؛ راهی که پیمودنش سخت است و دشوار ولی از آن گریزی نیست. انجام این کار نه تنها به روشن شدن معنای درست و کامل واژگان فارسی تبار در زبان عربی کمک می‌کند بلکه گاه موجب غنی شدن فرهنگ‌نامه‌های فارسی نیز می‌شود؛ چراکه گذر زمان سبب شده برخی از این واژگان، به تمامی، فراموش شوند [البارجین] و پاره‌ای از معانی شماری دیگر [الخردادی] از یاد برود.

پی‌نوشت‌ها

۱. ن.ک: عبد المنعم، ۲۰۰۵.

۲. و از همین رو نصر بن حارث آن زمان که پیامبر مردمان را موعظه می‌کرد، برمی‌خاست و برای آنان از شهریاران ایران و داستان رستم و اسفندیار که در حیره فراگرفته بود سخن می‌گفت (ابن‌هشام، ۱/۱۹۹۵: ۳۰۰).
۳. «مثلا تردیدی نیست که کلمه دیوان در میان عرب‌ها مشهور بوده و ایشان می‌گفته‌اند: الشعر دیوان العرب، یا کلمه‌های نرد، نردشیر، دست (دست بازی، دست لباس ...) را خوب می‌شناختند. کلمه قهرمان در حدیث آمده، مردم مکه فالودج و خربز می‌خوردند، در خانه‌هایشان روشن (پنجره و جمع آن روشن) می‌نهادند. یا تردید نیست که با نام جشن‌های بزرگ ایرانیان چون نوروز و مهرگان آشنا بودند. اما این کلمات در آن مقدار از شعر جاهلی که به دست ما رسیده مذکور نیست» (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۲۲).
۴. «در دهه‌های نخستین ایرانیان کمتر عربی می‌دانستند و بیشتر عرب‌ها به سبب سکونت در ایران فارسی می‌آموختند، از آن پس نیازهای جامعه دگرگون می‌شد و مردم ناچار بودند عربی بیاموزند. انگیزه‌های عربی‌آموزی فراوان بود و به ویژه در دو جنبه جلوه می‌کرد: نخست جنبه اداری حکومت بود ... جنبه دیگر همانا دین بود» (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۴۶).
۵. مثلا دیوان‌های حکومتی به عنوان بخشی از ساختار دولت اسلامی حتی پس از تغییر زبان به عربی باز هم بسیاری از واژگان فارسی را در دل خود جا دادند تا آنجا که قلقشندی درباره علت فارسی بودن اصطلاحات دیوان مصر که بسی دورتر از ایران است می‌گوید که این اصطلاحات از بغداد به مصر راه یافته و بیشتر سخن اهل بغداد به فارسی است (قلقشندی، ۱۹۸۷: ۴۲۵/۵).
۶. لازم به ذکر است که علماء لغت افزون بر این دو از اصطلاح «موألد» نیز استفاده می‌کنند. این اصطلاح معنایی کلی دارد که بر هر واژه نوزاده در زبان عربی دلالت می‌کند؛ چه واژه اصل عربی داشته باشد و چه عجمی.
۷. آذرنوش به طور کلی مجموع واژه‌های فارسی در زبان عربی را ۲۵۰۰ واژه ارزیابی می‌کند (آذرنوش، ۱۳۸۱: ۲۵).
۸. محمد محمدی در جلد پنجم اثر خود *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی* مقالات ارزشمندی در این باره دارد.
۹. افزون بر کتب تاریخ که به «دارالخلافة و ما یجری فیها» پرداخته‌اند کتاب‌های جداگانه نیز در این زمینه نوشته شده است مانند *رسوم دارالخلافة* اثر «هلال صابی» (م ۴۴۸ ه.ق).
۱۰. اگرچه «النیروز» و «المهرجان» و «السدق» واژگانی جاافتاده در متون عربی به شمار می‌آیند، اما با توجه به پابندی ایرانیان حتی مسلمان‌شده، به برگزاری آیین‌های دیرزیست خود می‌توان گفت نام سنت‌های فراوانی به دایره واژگان عرب‌ها راه یافته بود که متأسفانه به سبب بی‌اهتمامی و گاه ستیز عالمان لغت اکنون نام و نشانی از آن‌ها در دست نیست.
۱۱. اگرچه روند تأثیرگذاری موسیقی ایران‌زمین، پس از آنکه ایران بخشی از جهان اسلام شد، شتابی بی‌مانند گرفت اما سرآغاز این تأثیرگذاری را باید در دوران پیش از اسلام جست. نصر بن حارث خاله‌زاده پیامبر با سفر به حیره نواختن عود و خنیاگری را آموخت و مکیان را با ساز و نوای تازه آشنا ساخت و گرنه قریش تا پیش از او فقط با «نصَب» آشنا بود (ابن خردادبه، ۱۹۶۱: ۶). «ون»، «نای‌نرم»، «مستق»، «طنبور»، «صنج» و «بربط» نام سازهای ایرانی است که در اشعار «أعشی» آمده است (ن.ک: آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۴۴-۱۲۲).
۱۲. می‌توان حدس زد که تازیان برای حیواناتی که در بیرون از شبه جزیره با آن آشنا شدند معادل عربی خلق نکردند؛ بلکه همان «الفاظ أعجمی» را به کار گرفتند. آنچه که ثعالبی از «ملابس» نام می‌برد این حدس را تأیید می‌کند. وی از ده واژه فارسی یاد می‌کند که از ده واژه شش تایی آن نام حیواناتی است که پوست گرانبها داشته‌اند: السمور، السنجاب، الخزّ (پستانداری از تیره سموریان)، الدلق (گربه صحرایی / دله)، الفنک (روباه خالدار) و القاقم (پستانداری از تیره راسو) (۲۰۰۲: ۲۰۸).

۱۳. اگرچه ثعالبی از الأوانی / ظروف نام می‌برد اما به دیگر وسایل اشاره نمی‌کند. این وسایل را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست ابزارهای مرتبط با پیشه و حرفه و صنعت و دوم اثاث خانه. بی‌تردید زندگی گسترده عصر عباسی انبوهی از واژگان را به زبان عربی وام داده است؛ اما کتاب‌های لغت جز اندکی از آن را ثبت نکرده‌اند. ۱۴. صفت اجتماعی به علت محتوای این آثار افزوده شده که هر یک افزون بر رنگ و بوی ادبی به پدیده‌های اجتماعی عصر خود نیز می‌پردازند.

۱۵. اشاره به آداب غذای ایرانیان در دیگر منابع عربی نیز قابل پیگیری است مثلاً مسعودی می‌گوید: «کیومرث نخستین کسی بود که فرمان داد هنگام غذا خوردن سکوت اختیار شود» (مسعودی، ۱/۲۰۰۵: ۱۶۹) و ثعالبی بیان می‌کند که زرتشت: «می‌پنداشت که هر چه از درون انسان بیرون آید از هر راه که باشد پلید است و از این رو آهسته سخن گفتن و زمزمه کردن را هنگام خوردن مرسوم داشت» (۱۳۶۸: ۱۶۹).

۱۶. البته در منابع جغرافیایی به بارجین اشاره شده است مثلاً نویسنده *معجم البلدان* نام شهر «میافارقین» را مرکب از دو جزء «میا» و «فارقین» گفته و بخش دوم را معرب بارجین فارسی دانسته و می‌گوید از آن رو این نام بر آن نهاده شده که خندق شهر به بهترین نحو ساخته شده است (یاقوت، ۵/۱۹۹۵: ۲۳۶). با این توضیح به نظر می‌رسد بارجین در اینجا معرب «پرچین» است.

۱۷. لازم به ذکر است که در کتاب *معاصر فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی* از البارجین یاد شده و در توضیح آن آمده است: «ابزاری مانند چنگال است که با آن خوراک برمی‌داشتند. کلمه از دو جزء "بر" پیشوند، به معنای فراز و بالا و "چین" سبک‌شده "چینا" ساخته شده است و معنی زیرلفظی آن ابزار برداشتن است» (امام-شوشتری، ۱۳۴۷: ۴۸).

۱۸. شایان ذکر است که وی این مقطوعه را در *البتیمه* به ابن التمار واسطی نسبت می‌دهد (ثعالبی، ۲/۱۹۸۳: ۴۳۵) و بعدها عبدالله بن محمد بن عبید در *قری الصیف سخنان او را تکرار می‌کند*.
۱۹. اگر معنای آن را باده آفتاب‌گون بدانیم ارتباط واژه با بیت ابوالعشائر که در آن باده به آفتاب تشبیه شده شایان توجه است.

۲۰. افزون بر این سه جشن، بیرونی از جشن نیلوفر در خردادروز از تیرماه یاد می‌کند ولی آن را نوزاده می‌داند (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۳۴).

۲۱. «هریمن را پسری بود بنام خزوره [رزور] و این پسر به فکر کشتن کیومرث شد و کیومرث او را بکشت» (همان: ۱۴۱).

۲۲. ابوزکریا تبریزی، شاگرد وی، می‌گوید: «عرب هیچ لفظی را بر زبان نراند مگر آن که معری با آن آشناست» (یوسف مصطفی، ۲۰۰۱: ۸۱).

منابع

- آذرگشسب، فیروز، ۱۳۲۷، «واژه خرداد»، پشوتن، ش ۳، صص ۱-۲.
آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۴، *راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی*، تهران، توس.
_____، ۱۳۸۱، «پدیده‌های ایرانی در زبان و ادبیات عرب»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۲، صص ۳۳-۱۳.

_____، ۱۳۸۵، *چالش میان فارسی و عربی سده‌های نخست*، تهران، نی.
ابن ابی الحدید، عبدالحمید، ب.ت، *الفلک الدائر علی المثل السائر*، تصحیح أحمد الحوفی و بدوی طبانه، القاهرة، دار نهضة مصر.

- ابن خردادبه، ابوالقاسم، ۱۹۶۱، *المختار من کتاب اللہو و الملاہی*، تصحیح اغناطیوس عبده خلیفہ، بیروت، المطبعة کاثولیکیة.
- ابن قتیبة، ابومحمد عبدالله، ۱۹۹۸، *فضل العرب و التنبیہ علی علومہا*، تصحیح ولید محمود خالص، ابوظبی، المجمع الثقافی.
- ابن ہشام، عبدالملک، ۱۹۹۵، *السیرة النبویة*، تصحیح مصطفی السقا و دیگران، القاہرہ، شرکتہ و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و اولادہ.
- ابوداؤد، سلیمان، ب.ت، سنن *أبی داؤد*، تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید. بی.مک، دارالفکر.
- ادی شیر، السید، ۱۳۸۶، *واژه‌های فارسی عربی‌شده*، تهران: امیرکبیر.
- الأزہری، أبو منصور، ۲۰۰۱، *تہذیب اللغہ*، تصحیح محمد عوض مرعب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- امام شوشتری، محمدعلی، ۱۳۴۷، *فرہنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی*. تهران، انجمن آثار ملی.
- انجوی شیرازی، میرجمال‌الدین حسین، ۱۳۵۱، *فرہنگ جہانگیری*، بہ اہتمام رحیم عفیفی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بیرونی، ابوریحان، ۱۳۸۶، *الآثار الباقیہ عن القرون الخالیہ*، ترجمہ اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
- التوخی، ابوعلی، ۲۰۰۴، *نشوار المحاضرہ و أخبار المذاکرہ*، تصحیح مصطفی حسین عبد الہادی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- الثعالبی، عبدالملک، ۱۹۸۳، *یتمہ الدهر فی محاسن أهل العصر*، تصحیح مفید محمد قمحیة، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- _____، ۱۳۰۹، *من غاب عنہ المطرب*، بیروت، المطبعة الأدبیة.
- _____، ۲۰۰۰، *أحسن ما سمعت*، تصحیح خلیل عمران المنصور، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- _____، ۲۰۰۲، *فقہ اللغہ و سر العربیہ*، تصحیح عبد الرزاق المہدی، بی.مک، إحياء التراث العربی.
- _____، ۱۳۶۸، *غرر أخبار ملوک الفرس و سیرہم*، ترجمہ محمد فضائلی، تهران، نقرہ.
- _____، ۲۰۰۱، *البخلاء*. تصحیح أحمد العوامری بک و علی الجارم بک، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- _____، ۱۹۸۸، *البيان و التبيين*، تصحیح عبد السلام ہارون، القاہرہ، مکتبہ الخانجی.
- الجوزی، أبو الفرج، ۱۹۹۲، *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک*، تصحیح محمد و مصطفی عبد القادر عطاء، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- الحسینی العلوی، یحیی بن حمزہ، ۱۴۲۳، *الطراز لأسرار البلاغۃ و علوم حقائق الإعجاز*، بیروت، المکتبۃ العنصریة.
- الخطابی، ابوسلیمان، ۱۹۳۲، *معالم السنن*، حلب، المطبعة العلمیة.
- خیام، عمر، ب.ت، *نوروزنامہ*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، کتابخانہ کاوہ.
- داعی الاسلام، محمدعلی، ۱۳۶۲، *فرہنگ نظام*، تهران، دانش.
- دہخدا، علی اکبر، ۱۳۸۷، *لغتنامہ دہخدا*، تهران، دانشگاه تهران.

- الذهبی، شمس‌الدین، ۱۹۹۳، *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تصحیح عمر عبدالسلام التدمری، بیروت، دار الكتاب العربی.
- الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم، ۱۴۲۰، *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء*، بیروت، دار الأرقم. رجبی، پرویز، ۱۳۸۰، *هنرهای گمشده*، تهران، توس.
- _____، ۱۳۶۱، «نوروز و جشن‌های فروردین و فروردینگان»، *چیستا*، ش ۸، صص ۱۰۰۸-۹۹۴.
- الزیبیدی، مرتضی، ب.ت، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تصحیح مجموعه‌ای از پژوهشگران. ب.مک: دارالهدایه.
- الصابئی، هلال، ۱۹۸۶، *رسوم دارالخلافه*، تصحیح میخائیل عواد، بیروت، دار الراءد العربی.
- صفی‌پور، عبدالرحیم، ۱۲۵۹، *منتهی الأرب فی لغة العرب*، تهران، دارالطباعة استاد کربلائی محمدحسین الطهرانی.
- عبدالمنعم، محمد نورالدین، ۲۰۰۵، *معجم الألفاظ العربیة فی اللغة الفارسیة*، ریاض، جامعه الامام محمد بن سعود.
- العینی، بدرالدین، ۱۹۹۹، *شرح سنن أبی داود*، تصحیح أبو المنذر خالد بن إبراهیم المصری.. ریاض، مكتبة الرشد.
- الفیروزآبادی، مجدالدین، ۲۰۰۵، *القاموس المحیط*، با نظارت محمد نعیم العرقسوسی، بیروت، مؤسسه الرسالة.
- القلقشندی، احمد، ۱۹۸۷، *صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء*، تصحیح یوسف علی طویل، دمشق: دارالفکر. کزازی، میر جلال‌الدین، ۱۳۶۸، *زیباشناسی سخن پارسی*، تهران، مرکز.
- المعری، ابوالعلاء، ۱۹۷۷، *رساله الغفران*، تصحیح عائشه عبدالرحمن، القاهرة، دارالمعارف.
- المسعودی، ابوالحسن، ۲۰۰۵، *مروج الذهب و معادن الجواهر*. تصحیح کمال حسن مرعی، بیروت، المكتبة العصریة.
- محمدی ملایری، محمد، ۱۳۸۲، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران، توس.
- نفیسی، علی‌اکبر، ۱۳۵۵، *فرهنگ نفیسی*، تهران، کتابفروشی خیام.
- یاقوت الحموی، شهاب‌الدین، ۱۹۹۵، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر.
- _____، ۱۹۹۳، *معجم الأدباء*، تصحیح احسان عباس، بیروت، دار الغرب الإسلامی.
- یوسف مصطفی، معتصم، ۲۰۰۱، *مصادر دراسة أبی‌العلاء قدیما و حدیثا*، رساله دکتری، دانشگاه خرطوم، خرطوم.

